

روش عقلی در بررسی حقیقت پیامبری

سخن در بررسی تبیین حقیقت نبوت از جهت گزینش الهی یا بشری بودن بود. گفته شد برای بررسی این مساله بهترین روش، روش عقلی است و شناخت عقلی در این باره دو رکن دارد: انسان شناسی و خدا شناسی.

درباره رکن اول گفته شد انسان برای اینکه بتواند سعادت دنیوی و اخروی خود را تامین کند، نیازمند برنامه است. اما این برنامه چگونه باید فراهم شود؟ عقل خود رهنمون است که بخشی از این معرفت را می شناسد اما نسبت به بخش دیگر آگاهی ندارد. بر این اساس باید یک منبع معرفتی دیگر باشد تا این شناخت را در اختیار انسان قرار دهد و آن منبع راهی جز وحی الهی ندارد. از آنجا که همه انسان ها هم این توانمندی را ندارند که وحی را مستقیم از جانب خداوند دریافت کنند، راهی باقی نمی ماند جز اینکه در میان انسان ها افرادی که از چنین صلاحیتی برخوردارند، این حقایق الهی را دریافت و سپس به سایرین برسانند.

اشکال و جواب

ممکن است گفته شود این منبع می تواند امری درونی و همان قوه نبوغ باشد. افراد برجسته و نابغه می توانند دست به این کارها بزنند. آنها توسط خداوند به این قوه مجهز شده اند.

پاسخ: درست است که انسان های نابغه ویژگی ممتازی نسبت به دیگران دارند اما این ویژگی مربوط به حوزه ای بوده است و اینگونه نبوده که بتوانند همه مشکلات را در بخش های مختلف حل کنند. آنچه تجربه زندگی انسان ها هم نشان می دهد همین مساله را تایید می کند.

رکن دوم: خداشناسی

سوال دیگری که در روش عقلی برای اثبات نبوت و حقیقت آن مطرح است این است که آیا مقتضای صفات و جمال الهی این است که بشر را به آن درجه از معرفت برساند، یعنی همان که متکلمین از آن به اصطلاح «وجوب علی الله» یاد می کنند.

نکته:

گاهی الفاظ و مفاهیم، یک معنای ظاهری دارند و رهن است. در بحث ما نیز معمولاً کلمه «وجوب» که با «علی» آورده می شود ملازمه ای با مولویت دارد، ولی باید دانست که «باید» در اینجا باید فقهی و حقوقی است اما در علم کلام این باید فقهی مورد نظر نیست، بلکه مراد باید فلسفی است، یعنی این ضرورت مقتضای صفات کمالی آن موجود است نه اینکه دیگری آن را بر

او لازم کرده است. مثلاً اگر انسانی سخاوتمند است قطعاً فعل سخاوتمندانه دارد. این را اصطلاحاً وجوب بالقیاس گویند. اگر فوق وجود دارد باید و حتماً تحت نیز وجود داشته باشد، و این باید را کسی قرار نداده است. پس این باید ها مقتضای کمالات وجودی آن موجود است. یا مثلاً کسی کتاب جواهر الکلام را مطالعه می کند، اما نویسنده را نمی شناسد، می گوید: باید نویسنده این کتاب فقیه برجسته ای باشد.

همین اشکال در مورد حسن و قبح ذاتی نیز بیان می شود که لازمه پذیرش حسن و قبح این است که کسی بر خداوند چیزی را واجب کند. در پاسخ می گویند: اینها مقتضای حکمت و صفات کمالی الهی است، همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «کتب ربکم علی نفسہ الرحمہ». عقل در اینجا چیزی واجب نمی کند، بلکه کشف می کند، مثل اینکه عقل می گوید: مجموع زوایای مثلث باید برابر دو قائمه شود. نقش عقل در این جا جاعلیت نیست بلکه کاشفیت است.

در بحث ما نیز می گوئیم مقتضای کمال و جمال الهی این است که بر بشر را مورد هدایت خود قرار دهد و او این کار را از طریق وحی انجام می دهد. به عنوان مثال فردی معلم است و مربی نیاز دارد که بداند و رشد کند و معلم هم می داند و عهده دار تربیت او شده است. اگر چنین مربی نیاز این مربی را مرتفع نکند، مورد مذمت قرار گرفته و کاشف از نقصی در وجود او می کند. اکنون می گوئیم بر اساس قاعده «المالک یعمم و یخصص»، این ملاک برای هدایت انسان به سعادت، به طریق اولی برای رب او وجود دارد. مضافاً بر اینکه علاوه بر اولویت در ملاک، ویژگی دیگری نیز در مورد انسان وجود دارد و آن اینکه خدای متعال این نیاز را خودش در انسان قرار داده است. مقتضای کمالات الهی این است که این نیاز لغو نباشد. پس دو وجه مساله پیدا می کند: یکی اینکه چون خدای متعال مربی است، مقتضای ربوبیت او این است که نیاز هدایتی او را برطرف کند. دوم اینکه چون خدای متعال خلق و آفریننده انسان است، مقتضای اعطا و خالقیت او این است که این نیاز را بی پاسخ نگذارد، این همان است که در علم کلام از آن با عنوان «لطف» یاد می شود.

مساله تکلیف و ضرورت نبوت

متکلمین عدلیه بر اساس مساله ثواب اخروی بحث ضرورت نبوت را اثبات کرده و گفته اند: تکلیف بندگان حسن و واجب است، زیرا انسان استعداد پاداش اخروی را دارد. پاداش یک نفع است که انسان استحقاق آن را دارد و محترمانه و با تکریم به او داده می شود. عوض نیز نفع مستحق است مثل مزدی که فرد اجیر می گیرد، اما دیگر شرط تکریم در آن نیست. متکلمین می گویند: انسان مستحق ثواب است و راه دستیابی به آن را خودش نمی داند، بنابراین بر خدای متعال است تا او را هدایت کند.

فلاسفه برای اثبات ضرورت نبوت زندگی اجتماعی را محور قرار داده و گفته اند: انسان موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی قانون می خواهد که بخشی از آن متوجه حیات دنیوی و بخشی مربوط به حیات اخروی است. این قانون نمی تواند یک سویه باشد بلکه باید بتواند هم حیات مادی و هم حیات اخروی بشر را تامین کند، و این کار از عهده بشر خارج است، بنابراین بشر نیازمند وحی است. مرحوم لاهیجی و آیت الله مصباح یزدی در این باره نظریه دیگری را مطرح کرده اند که انشاء الله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد